

درس پنجم: آغازگری تنها

بالا: قد و قامت

میان بالا: میان قد، دارای قد متوسط

پَر: سینه و پهلو (معانی دیگری هم دارد)

خوش تراش: زیبا، خوش‌هیكل، خوش اندام (کنایه)

رعنا: زیبا، خوش قد و قامت (در اصل یعنی زن زشتی که خودش را می‌آراید)

فراخ: پهناور، پهن

(نوهوانی میان بالا با بر و بازویی فوش تراش و رعنا، سوار بر اسب سینه‌فراخ، پیشاپیش سپاه فود با هیبان و شور بسیار به مقصد تبریز، می‌رفت.)

اعطا*: واگذاری، بخشش، عطا کردن

نشان: علامت، مدال

ولایتعهدی: خلافت، جانشین شاه بودن

دارالسلطنه*: پایتخت، دردوره صفویه و قاجار عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت.

(فتحعلی شاه، به سفارش آغاممرفان و با دریافت‌های شفعی فویش، فرزند دوم فود، عباس میرزا را با اعطای نشان ولایتعهدی، راهی دارالسلطنه تبریز کرده بود.)

قائم مقام: جانشین، نایب

مرشد: راهنما، پیشوا، پیر

اذن*: اجازه، رخصت

(شاهزاده نوهوان، میرزا عیسی قائم مقام را نه تنها وزیر فرزند، بلکه مرشد و پدر معنوی فود می‌دانست و بی‌اذن او دست به کاری نمی‌زد.)

گیرا: جذاب، پرنفوذ

(او در چشم‌های درشت، سیاه و گبرای عباس میرزا، یک جهان، معنی و کشش می‌دید)

امتداد: راستا، ادامه

افق: چشم‌انداز، کرانه‌ی آسمان

رعیت: مردم زیر دست، عموم مردم (رایت: پرچم، علم)

(در امتداد تگه متفکرش، افق‌های روشن تدبیر ملک و رعیت‌پروری را می‌فواند.)

طوایف: جمع طایفه، اقوام، گروه‌ها، دسته‌ها

تاج: افسر، کلاهی جواهرنشان که شاهان بر سر می‌گذاشتند

ولایات*: جمع ولایت، مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می‌شود؛ معادل شهرستان امروزی

تاخت و تاز: حمله و هجوم (کنایه)

تباهی: خرابی، فساد، نابودی

(بزرگان طوایف و فرماندهان سپاه برای کسب تاج شاهی و رسیدن به حکومت ولایات به جان هم افتاده، کشور را

میدان تافت و تاز و کشتار و تباهی کرده‌اند)

قبایل: جمع قبیله، گروه‌ها

مشام: بینی (قبایل مفتلف بوی پیشرفت اروپا به مشامشان نرسیده بود)

دیوار: سرزمین، خانه

تصرف: اشغال، تسلط (دیوارشان به تصرف قدرت‌های اروپایی درآمد)

تقدیم: هدیه دادن

جلوه: نمایش، ظاهر ساختن

بساط: هر چیز گستردنی مثل فرش، سفره و ...

(رقابت شاهزادگان در تقدیم هدایا و ...، جلوه‌هایی از این بساط نوروزی بود)

لعاب: روکش مخصوص سفال و کاشی و مانند آن

لعاب داشتن: ظاهری بودن، عمیق و واقعی نبودن (کنایه)

تشریفات: جمع تشریف، مراسم و لوازم پذیرایی، ظاهرسازی‌ها

(مراسم آن سال با رسیدن فیر تبرک روس‌ها در شمال آذربایجان و گرمستان، تنها نوعی از تشریفات به رو داشت)

دربار: بارگاه، کاخ پادشاهی

تب و تاب: هیجان، سوز و گداز، کنایه از بی‌قراری و نگرانی

التهاب*: شعله‌ور شدن و برافروختن؛ مجازاً ناآرامی، بی‌قراری، اضطراب

(دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود)

بختک*: موجود خیالی یا سیاهی‌ای که بر روی شخص خوابیده می‌افتد؛ کابوس

چنبره‌زدن*: چنبرزدن، حلقه‌زدن، به صورت خمیده و حلقه‌وار جمع شدن [کنایه از مسلط شدن]

(فکر حمله روس، بفتک‌وار روی دربار چنبره زده بود)

تسخیر: تصرف کردن، چیرگی

دست اندازی: تعدی و تجاوز، مزاحمت (کنایه)

(سران کشور و در رأسش فتمعلی شاه، در تدارک سپاه برای مقابله با دست اندازی‌های روس‌ها بودند.)

تحت‌الحمايگی: * تحت‌الحمايه بودن؛ تحت‌الحمايه ویژگی کشور، سرزمین یا فردی است که معمولاً به موجب پیمانی با یک کشور نیرومند، تحت حمایت او درمی‌آید و در عوض، امتیازات و اختیاراتی به او می‌دهد. تحت‌الحمايگی در مورد یک کشور یا سرزمین، یکی از اشکال استعمار و مرحله‌ای قبل از تبدیل کامل به مستعمره است.

محض: صرف

(اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت‌الحمايگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود.)

توازن: * تعادل، برابری

قوا: توانایی، نیروهای نظامی

چیرگی: قهر، تسلط، پیروزی (نشان از به هم‌فوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب بود.)

تیغ: چاقو، خنجر، شمشیر، اینجا منظور شعاع آفتاب

زنبورک: * نوعی توپ جنگی کوچک دارای دو چرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می‌بستند

قاطر: استر، حیوانی بارکش کوچک‌تر از اسب و بزرگ‌تر از خر

شیپور: از سازهای بادی شبیه سُرنا

(نعره‌های درهم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب‌ها، با آهنگ طبل‌های بُنگی در می‌آمیخت.)

مصمم: قاطع، دارای عزم و اراده (سربازان مشتاقانه و مصمم قرم برمی‌داشتند.)

تنوره: دودکش، اینجا به معنی زبانه و شعله

تنوره کشیدن: شعله کشیدن و به بالا رفتن (شور بُنگ و دُخاع در دل‌ها تنوره می‌کشید.)

چابک: چالاک، تند و فرزند، زرنگ

معبد: * پرستشگاه، محل عبادت

ناظران: مشاهده‌کنندگان، تماشاچیان

دل بردن: شیفته و شیدا کردن (کنایه)

(عباس میرزا سوار بر اسبی کوه‌پیکر و چابک، همچون معبری که بر فراز تپه‌ای بلوه‌گری کند، دل از ناظران می‌برد.)

نهیب: * فریاد بلند، به ویژه برای ترساندن یا اخطار کردن (مهیّب: *؟)

صفیر: * صدای بلند و تیز (صفیر: فرستاده، نماینده)

(سپیده فردای گنجه با نهیب و صفیر گلوله‌های توپ روس، باز شد)

توده‌ها: گروه‌ها، دسته‌ها (توده‌های دود و آتش و گرد و غبار، با آفرین ملقه‌های شب درآمیختند.)

استقبال: پیشواز رفتن (مقابل بدرقه)

بستر: زمینه و مکان برای کاری، جای خواب

فوران: انفجار، جوشش

آز: حرص، طمع

(شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد، اینک بستر فوران قشع و آژ دشمن شده بود.)

پیش‌مرگی: فدا شدن (پیش‌مرگی فرزندان و برادران جوادقان، شوری در بان‌ها می‌نهاد.)

حصار: دژ، قلعه، دیوار دور قلعه (نفوذ به هصار، با پایراری تفنگ‌داران میسر نشد.)

خفت: سبکی، خواری و پستی، سرشکستگی

وامانده: درمانده، ناتوان (باقیمانده)

(دشمن با بار ففتی بر دوش، وامانده‌ی ماندن و رفتن شده بود)

برج: قلعه، کوشک

(با فیانت گروهی از شهر، راه برپی به روی مهابره‌گران باز شد)

پهنه: میدان، عرصه

(روس‌ها مثل مور و ملخ در پهنه شهر پراکنده شدند.)

خزان: پاییز

خزان زده: پاییزی (ابسار و زخمی‌ها، مثل برگ‌های خزان زده، زمین را پوشانده بود.)

عرصه: صحن، میدان، حیاط (عرضه: ارائه، نشان دادن)

محشر: روز رستاخیز، قیامت (شهر عرصه روز محشر را به قاطر می‌آورد.)

رمق: توان، باقی جان، طاقت (کنبه با واپسین رمق‌هایش، زیر سقفی از دور و غبار نفس می‌کشید.)

اهتزاز: به حرکت درآمدن، جنبیدن، شادی

(دبری نگزشت پریم روس‌ها در فاک آغشته به فون بی‌گناهان به اهتزاز درآمد.)

واماندگان: بازماندگان (بادهای اواخر زمستان، ناله‌های واماندگان را تا فراز قلعه‌های قفقاز می‌برد.)

تاب: خالص، صاف، پاک

توفندگی: غرش، غوغا (توفان: غرنده، غران) (طوفان: باد و باران شدید)

وجد*: سرور، شادمانی و خوشی

(مشاهده صفت‌های تاب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد.)

سر سپردگی: ارادت، اطاعت، تسلیم

خودفروختگی: مزدوری، جیره خواری، (کنایه از خیانت)

خانگی: منسوب به خانه، داخلی

(سر سپردگی و خودفروختگی پند تن از دشمنان فانگی سبب شد ...)

موعد*: هنگام، زمان

کرانه: ساحل، حاشیه

(فرمانده سپاه ایران، نیروهایش را در فاصله‌ای کوتاه‌تر از موعد پیش‌بینی شده، به کرانه‌های رود ارس رساند.)

افسار گسیخته: مهار گسسته، نامنظم

سدوار: مانند سد (موج‌های سنگین و افسار گسیخته ارس، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود)

رزم: جنگ

بزم: جشن و شادی، مجلس عیش و خوشگذرانی

(در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر و رزم پسر.)

نایب السلطنه: ولیعهد، جانشین (دار السلطنه؟) (نایب السلطنه رو کرد به حاضران و گفت: ...)

افسران: تاجداران، فرماندهان (افسر؟)

گردهمایی: جلسه، نشست، همایش

(افسران شجاع و هم‌سنگران عزیز، غرض از گردهمایی امروز، بیان نکته‌هایی است.)

مسلم: قطعی، حتمی، ثابت و مقرر

مخلصانه: صادقانه، بی‌ریا

(مسلم است که شما بنگاوران سرافراز، در طول سال‌های دفاع، مخلصانه بنگیرید)

بار خفت و خوف بر دوش کشیدن: کنایه از ترسیدن و پذیرفتن ذلت

(هرگز بار خفت و خوفی بر دوش نکشید.)

علی‌رغم: برخلاف، به‌ناخواست

تحسین: تعریف، تمجید، ستایش

اعجاب: شگفتی، حیرت

(بان‌فشانی‌های سربازان فراکار و شما افسران عزیز، علی‌رغم مفرومیت‌های فراوان تا به آنجا بود که دشمن را هم

به تمسین و اعجاب واداشت.)

عهدنامه: پیمان نامه کتبی

ننگین: پر از ننگ و رسوایی، شرم آور (مبهور به قبول شرایطی دشوار در عهدنامه ننگین گلستان شدیم.)

نامنسیجیم: معیوب، نامنظم (هنگ ارتش و کشوری بزرگ با ارتش و کشوری نامنسیجیم بود.)

زبونی*: فرومایگی، درماندگی (نویی و یوانی، هر چند آلوده به پستی‌ها و زبونی‌ها باشد، غالباً پیروز میدان است)

مهیب: ترسناک، سهمگین (نهیب؟)

(صدای مهیب توپ‌ها و گلوله‌های دشمن، ما را از خواب بیدار کرد.)

یک‌سویه: یک‌طرفه، تک‌بعدی

(پیشرفت و تمدن نمی‌تواند یک‌سویه و تک‌بعدی باشد.)

دریچه: پنجره، در کوچک

گریزان: فراری، در حال گریختن

(مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر، گریزان هستند.)

درایت*: آگاهی، دانش، بینش،

(در بیخه بیرون شجاعت کارسازتر است و در این یک، درایت.)

سپه‌شکن: دلیر، بر هم زننده سپاه دشمن

خصال*: جمع خصلت، خوی‌ها، خواه نیک باشد یا بد

(پون شیر به خود سپه‌شکن باش / فرزندان فصال خویشتر باش)

درس پنجم: تا غزل بعد

آسایشگاه: محل استراحت

اردوگاه: بازداشتگاه زندانیان سیاسی یا اسیران جنگی، محل تجمع اسرا

محدودیت: کمبود، تنگنا

(به خاطر محدودیت‌های اردوگاه و آسایشگاه دو جلسه بیشتر نمی‌توانستیم برگزار کنیم.)

ذهنیت: بینش، نوع تفکر (با همان ذهنیت سعی کردم برایشان کتاب درسی درست کنم.)

فرزانه: عالم، دانشمند، خردمند

دریغ: افسوس، مضایقه، تأسف

کرامت: بخشندگی، جوانمردی

(در این کار از شفقت دشمنان و فرزانه، حاج آقا کرامت شیرازی بهره بردم و او دریغ نکرد.)

نشایق* : آرزومند، مشتاق (آقای شایق با فط زبیبای فودش متن آن را نوشت.)

وقفه: درنگ، ایست، فاصله زمانی (پایه دوم را پس از وقفه دو سه هفته‌ای شروع کردم.)

مقرر* : معلوم، تعیین شده

(نیم ساعت قبل از زمان مقرر دنبال می‌آمدند و قربان صدقه‌ها می‌رفتند.)

مفصل: طولانی، مشروح، مقابل مجمل (روز آفری مراسم مفصلی گرفتیم)

صلیب سرخ: نام سازمانی بین‌المللی که در جنگ‌ها به عنوان نیروی بی‌طرف به کمک بیماران و آسیب-

دیدگان می‌پردازند (صلیب سرخ تمام نیازهای آموزشی آنها را تأمین می‌کرد.)

بعثی: منسوب به بعث، عنوان نیروهای ارتش عراق در زمان صدام

(اگر بعثی‌ها می‌فهمیدند... همه را زندانی می‌کردند.)

عیاد: جمع عید، عیدها

تدارک: آماده ساختن (برای اعیار مذهبی و مناسبت‌ها هم برنامه‌هایی تدارک دیده بودم)

دکلمه: خواندن مطالبی با صدایی بلند و همراه با عواطف و احساسات

(از نوبوانی به مقاله نویسی و دکلمه‌فوانی علاقه فاصی داشتم.)

طبع: ذوق، قریحه و استعداد شعری (از طبع شعر هم برفوردار بودم)

موزون* : هماهنگ، خوش نوا

جذابیت: دلربایی، زیبایی

(با مرکبات موزون پشم و دست جذابیت متن را برای طرف مقابل افزایش دهی.)

حماسی: منسوب به حماسه، اشعار رزمی

شور: ذوق، شوق، هیجان (موقع فواندن دکلمه‌های حماسی شور و حال فاصی پیدا می‌کردم)

آبی بودن: زنده بودن، شور و شوق داشتن، هویت داشتن (کنایه)

بی‌رنگ بودن: بی‌نشان بودن، بی‌هویت بودن (کنایه)

از شیشه بودن: ضعیف بودن (کنایه)

(آبی‌تر از آتیم که بی‌رنگ بمیریم / از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم)

جنون* : شیفتگی، شیدایی، شوریدگی (سودا؟) (سودایی؟)

غیرت* : حمیت، تعصب

در ننگ مردن: در گمنامی و بی‌ارزشی مردن (کنایه)

(فخرست برده ای روح جنون تا غزل بعد / در غیرت ما نیست که در ننگ بمیریم)

خوش ذوق: باسلیقه

خیمه شب بازی: نمایش عروسکی

(بعضی از بپه‌های فوش ذوق عروسک‌هایی درست کرده بودند که با آنها خیمه شب بازی می‌کردند.)

گری خواندن: رجز خواندن، کل کل کردن

(بعد از یارکشی، گری فوانی بپه‌ها تا روز مسابقه ادامه داشت.)

آیه یأس خواندن: ناامیدانه سخن گفتن (کنایه)

(تعداد اندکی از بپه‌ها آیه یأس می‌فواندند.)

کور سو*: نور اندک، روشنایی کم

(آنها از همه بریده بودند و حتی کور سوپی از امید در دلشان پیدا نبود.)

طرد شدن: دور شدن، رانده شدن، اخراج (دوست نداشتن اساس طرد شدن کنند)

منزوی: گوشه‌نشین، گوشه‌گیر (شاید هم در بعضی موارد حق داشتند منزوی شوند)

افراط*: از حد درگذشتن، زیاده‌روی، مقابل تفریط

تفریط*: کوتاهی کردن در کاری (همیشه افراط و تفریط‌های بعضی‌ها مشکلاتی ایجاد می‌کرد.)

ترجیح: برتری، رجحان (توجیه: دلیل تراشی)

(بعضی‌ها ترجیح می‌دادند در برنامه‌های عمومی مشارکت نداشته باشند.)

طاقت فرسا*: توان فرسا، سخت و تحمل‌ناپذیر

غربت: دور شدن از شهر و دیار، دوری

دلگرم بودن: امیدوار بودن (کنایه)

پوسیدن روح: افسرده و نا امید شدن (کنایه)

(در شرایط سفت و طاقت‌فرسای اسارت و در آن روزهای غربت نیازمند دلگرمی و امید بودیم تا روهمان در

زندان بعضی‌ها نبود)